

## به نام خداوند آفریننده جادو

اول از همه باید بگم سلام (پهه مثبت)

دوم باید فسته نباشید بگم به آقای شهاب اسنپ به خاطر داستان خوبشون و همچنین معذرت خواهی کنم از نوشتن این گونی نامه! (چه جلب) چون حرف از نوشتن این نامه گرفتن ایراد و گونی پیچ کردن این نویسنده است. (به خدا من بی تقصیر نیستم) [هشتمک] [هنده شیطانی] [هشتمک] من از نوشتن خوبی ها و نکات مثبت و قدرت داستان صرف نظر می کنم! غیب پریم سر گونی رو باز کنیم.

فب قبل از اینکه شروع کنم اینم یاد آوری کنم که سری به وبلاگ albusandharry زد م و پست های شما رو خوندم. در یکی از پست ها از کسانی که داستان شما رو کپی برداری فونده بودن کله کرده بودین. فب من نمی کم داستان شما کپی برداریه یا هر چیزه دیگه چون برای این ادعا باید اول رو موضوعات و زمان ارایه اونا و ... تحقیق کرد که من وقتشو ندارم فقط جاهایی از داستان که به نظرم شبیه بقیه داستانها میار رو می کم.

چند تا نکته کلی هم هست که اونا رو بدون شماره این جا می نویسم:

\* اول از همه اسم فصل ها، اکثرا اسم فصل ها چند قسمتی و ترکیبی از چند تا واژه جداست. درسته که هر فصل ممکنه چند تا موضوع مهم رو در بر بگیره ولی انتخاب یه اسم مناسب که نه داستان رو زیاد لو بده و نه کشکی باشه هنر نویسنده است.

۱ از مرگ آقای نخست وزیر شروع می کنیم. اول اینکه چرا قاتل وزیر که باید جادوگر باشه، آقای م.س رو نکشته؟ مرگخوارا که این قدر دلرحم نبودن! دوم می دونیم که نخست وزیر یک یا شاید بیش از یک منشی جادوگر داشته، بنابراین منشی وزیر نباید بدون پاک کردن حافظه م.س می داشته اون بره و در ضمن به جای مامورای امنیتی که به در شلیک کنن اون باید درو باز می کرده! (پروتی بیا تحویل بگیر آبله شنگولی به دفتر نخست وزیر مشنگ ها هم رسید!)

۲ این نکته هم بیشتر تاییب یا نگارشیه ولی در داستان جاهایی که شخصیت ها حرف می زنن کاملا مثل متن داستان و نمی شه اونا رو تشخیص داد بهتره برای مشخص کردن این قسمت ها از گیومه یا رفتن سر خط و گذاشتن خط تیره استفاده کنید.

۳ هری نمی دونه تو دنیای جادویی چه خبره و از لابلای اخبار مشنگ ها اطلاعات می گیره. بینم هدویگ رفته مرخصی یا اداره پست به دلیل آنفلوژای مرغی تعطیله؟ متوجه منظورم نمی شی؟ خب اینا رو بذار کنار هم: دیلی پرافت، یه سردابه پر از پول تو گرینگوتز، اشتراک

۴ چرا وقتی خاله پتونیا می خواد خاطره به یاد بیاره صداس عوض می شه؟

\* آها! اینجا می رسیم به خاطره ای که افراش می تونن فکر کنن، هری رو می بینن و ... که ما چنین خاطره هایی رو در داستان های دیگه (مثلا داستان جدال دو وارث نوشته مرلین) دیده ایم.

۵ که به خاطر شجاعتش وارث گودریک گریفیندور و دیگری شاهزاده بان ادوارد فواهر بود. از کی تا حالا به خاطر شجاعت وارث چیزی یا کسی می شن؟

## ۶ شهاب جان دلبندم اون بحثه! بحث!

۷ چون حال نداری طلسم اختراع کنی اثرش رو می گی! اول اینکه اختراع کردن اثر طلسم سخت تر از سر هم کردن چند تا حرف بی معنی و دوم این که وسط داستانی بگی طلسمی که این کارو می کرد یا این کارو نمی کرد مسخره است. اثرات طلسم رو یا باید نشون بدی یا وسط یه بحث که به همین مربوطه بگی!

۸ این یکی رو هم بگم که شما بعضی وقتا چیزایی رو می گید که ظاهرا خودتون معنیش رو نمی فهمید! ناراحت نشید ولی وجود جاهایی که به دلخواه اونو تغییر می دن و ... هیچ می دونید اینایی که نوشتید یعنی چی؟ این قدرت هایی که ازش حرف می زنید فراتر از باوره! خب با این حساب چرا ماریا و جان باید تو کلبه شون زندگی کنن؟ وارد یکی از این فضاها می شن و به دلخواه یه خونه می سازن! هرگاه هم خسته شدن به دلخواه تغییرش می دن! یا هری با یاد گیری این کار چرا نباید وسوسه شه که وارد یه همچین دنیایی بشه و یه زندگی خوب و عالی برای خودش درست کنه و بی خیال دنیا دیگرون بشه؟ و همین طور مقدار بسیار زیادی چرای دیگه که شما موقع نوشتن این چنین چیزهایی بهش توجه نمی کنین!

\* و یکی دیگه هم اینکه وجود چنین جاهایی در داستان سنگهای ششگانه نوشته داداش هرمیون هم دیده می شه و صد البته که ایشون هم به این موضوع توجه نکرده!

۹ بان به سرعت به سمت ماریا رفت تا بتونه اونو به هوش بیاره نه بابا! از کی تا حالا؟ برای به هوش آوردن ماریا می خواست در گوشش بگو غذاش سوخته؟ خب طلسمو از سر جاش اجرا می کرد مجبور که نبود. بود؟ نه، نبود! و در ضمن جان با اون همه قدرت دوئل وقتی می خواد ماریا رو به هوش بیاره ضربه می خوره؟ می گم نکنه هری به سبک ذورو می جنگه؟ به طرف می گه پشت سرتو نگاه کن بعد شمشیرشو از دستش میندازه! [چشمک]

۱۰ ماریا و جان قدرتشون رو به هری منتقل می کنن! بابا ————— خیال! می گم یه چیزایی می گید خودتونم نمی دونید چی می گید! خب مسلما ما که انتظار نداریم بعد از این کار ماریا و جان قدرتشونو از دست بدن! پس قدرت اونا باید در هری کپی شه. خب وقتی یه چنین راهی وجود داره پس تمرین رو برای کی گذاشتن؟ مثلاً ده نفر دور هم جمع شن هر کدوم تو یه رشته حسابی تمرین کنن و بعد قدرتشونو به همدیگه منتقل کنن، بعد هم همه چی ختم به خیر می شه! من می گم این مرین ممرینا الکینا کسی باور نمی کنه بعد هی به ما می گن برو درس بخون! برو مشق بنویس! برو جیش بوس لالا و ...!

۱۱ اسم دهاک را از بازی شاهزاده فارس گرفتی؟

۱۲ جان می گه چون اگه اون موقع قدرتشونو به هری می دادن هری می مرد، خب قدرتشونو کم کم به هری می دادن! هری اول یه م قدرت می گرفت و در نتیجه آماده می شد که قدرت بیشتری جذب کنه و باز این کار تکرار می شد تا هری همه قدرت اونا رو بگیره!

۱۳ و یه چیزی درباره دوئل: ماریا نصف قدرت و جان نصف دیگه قدرت رو داره بنابراین قدرت اون دو نفر مساوی قدرت هریه ولی اونا دو نفرن و از دو جهت جادو می کنن و سرعتشون قاعدتا دو برابر هریه! اینا برتری هایی که باید به راحتی موجب شکست هری می شد! ولی نشد! چرا؟ خب فک کنم به خاطر همون بیماریه جینجالیین(همون بیماریه که باعث جیجال شدن می شه) باشه!

۱۴ هری پنجاه سال توی یه حافظه می مونه ولی هیچ وقت ابراز دلتنگی یا چیزی برای دوستاش نمی کنه و قبل از خارج شدن از خاطره نویسنده می گه که هری به ماریا و جان انس گرفته که البته بعد از پنجاه سال اگه نمی گرفت باید شک می کردیم ولی هری نه توی خاطره برای دوستاش و نه بعد از خاطره برای ماریا و جان ابراز دلتنگی نمی کنه! بینم اسم کامل هری، هری ولدمورت پاتر نیست؟

۱۵ هالا هری مطمئن بود که هیچ کدوم از مرگفوارها نمی تونه وارد فونه بشه! هنوز دو خط نشده یه عده می ریزن تو خونه خاله اش و هری با این خیال که اونا مرگخوارن بهشون حمله می کنه! (آموزش همگان منطق و استدلال توسط پروفیسور ایساک! بشتابید بشتابید تا چرت و پرت هایی که سر هم کردم یادم نرفته! با تخفیف ویژه برای پروفیسورها، اساتید، دبیران، معلمان، دانش جویان، دانش آموزان، پیش دبستانی ها، مهدکودکی ها، شیرخواره، قنذاقیان، جنابین (جمع جنین بودها!) بشتابید تا ظرفیت کلاس ها پر نشده بشتابید! کوپن شماره ۱۳ قند و شکر اعلام ... اه نه ببخشید قاطی شد!)

۱۶ دوستان یکی یه معجون ضدگرگ برای لوییین بیاره از در میاد تو آقای دورسلی رو میخ کوب می کنه؟ بابا تو دیگه کی هستی؟ آهان راستی میخ ارزون هم خواستی در خدمتیم ها! چدنی، فولادی، استیل، یا حتی جنس های ویژه، طلا، نقره و میتریل البته میتریل یه کم گرونه! خرجت می ره بالا!

۱۷ پتونیا که تازه متوجه عمو ورنون شده بود. وای فدای من، یه بلایی سرش آوردین؟ ((ورنون تو رو فرا بواب منو بره)) قبل از این دیالوگ خاله پتونیا ما خوندم که اون (خاله پتونیا) در گوشه ای نشسته و ترسیده بوده. بینم فامیل خاله هری ترلاونی بود یا ایونز؟ آخه اگه اون بیهوش شدن ورنونو ندیده، پس از چی ترسیده از زنگ در؟ اگه بیهوش شدن ورنونو دیده و بعد ترسیده پس چطوری تازه متوجه ورنون شده؟ د آقا جواب بده شما در برابر مردم مسئولید! (چه حرفا!)

۱۸ چی شد؟ مودی برای ظاهر کردن خونه شماره دوازده کاغذ آتیش می زنه؟ ایول بینم اگه اسکناس آتیش بزیم چی ظاهر می شه؟ کاخ نیاوران؟ کاخ های سعداآباد؟ اگه دسته چک آتیش بزیم تخت جمشید ظاهر می شه یا کاخ تیسفون؟ شایدم باغات بابل؟

۱۹ می گم در مراسم افلاطون رو به عنوان فیلسوف اعظم انتخاب کردند. افلاطون در طی سخنرانی باشکوهی که برای حضار کرد، روی یک جمله خیلی تاکید داشت: «خداوند پولی به شکارگران ۱۳ و عقلی به مردم عطا فرماید تا دنیا رستگار شود» خب حالا نظرتون رو به این جمله از اسنیپ خان جلب می کنم: هری می دونست می تونه برونه اینکه از رازدار فونه اجازه داشته باشه از فونه فارغ یا داخل بشه. اول نکته این که «بدون» درسته نه «بدونه» و نکته بعد اینکه می شه بفرمایید چطوری بدون اجازه هری که صاحب خونه است برای خونه رازدار انتخاب کردن؟ آخه تا جایی که من می دونم هری باید برای خونه اش رازدار انتخاب کنه البته نمی دونم الیاس تو مسایل جادویی سر رشته بیشتری داره باید از اون بپرسم!

۲۰ هری کوچولوی نازنین بر خلاف شبای دیگه اصلا خواب ندید! چرا؟ خوب پسر کوچولومون بزرگ شده اکیلومانسی یاد گرفته! بینم هری تو اون پنجاه سال خاطره ایش هم خواب ولدمورت رو می دید یا اینکه اونجا اصلا نمی خوابید؟





۳۴ فقط به جمله زیر توجه کنید و سپس با شماره یک در گریه با من هم خوانی کنید. واسه چی گریه؟ گریه به حال کسانی که باید این داستان بخونن! حالا جمله:  
هری بلاتریکس را دیر که همزمان دو تا از آروارها رو کشت.  
یک ... دو ... سه!

\* بلاتریکس با لمس نشان سیاه روی دستش غیب می شه. اینو به جای دیگه هم دیده بودم درست یادم نیست کدوم داستان ولی تو اون داستان هری بلاتریکس رو با سکتوم سمپرا می زنه و بلاتریکس اینجوری فرار می کنه.

۳۵ هری باید به سپر چهار تا طلسم مرگ رو دفع می کنه!!! من از همین جا به خانم جی.کی.رولینگ مرگ تراژدیک و غم انگیز و دردناک و ... مجموعه داستان بی نظیرشون، هری پاتر، رو تسلیت می گم برای تمامی بازماندگان آم مرحوم به آرامش رسیده طلب صبر و شکیبایی می کنم. امیدوارم روح آن مرحوم همواره قرین آرامش بواد! (زیراکس از رو دست ون هلسینگ!)

۳۶ هری با استفاده از طلسم تترا کائمو یکی از مرگخوارا رو به سنگ تبدیل می کنه. شاهد بودیم که چند صفحه قبل هری همین طلسم رو به صورت سه تایی (ریپ تترا کائمو) به کار می بره ولی فقط نیمی از مرگخوار به سنگ تبدیل می شه! جدا از مخالفت دیرینه ام با اجرا چندتایی طلسم ها که دیگه حال ندارم بازم بگم و جواب سر بالا بشنوم، ولی هری اون طلسم رو کامل اجرا نکرده بود! همون چیزی که اون مرگخوار بهش گفت! دوستان بی خود وقتتون رو برای یاد گرفتن جادو تلف نکنین. هری ۵۰ سال جون کند هنوزم مشکل داره مگه شما چند سال قراره عمر کنین؟

۳۷ بینم تو چه گیری دادی به «برقیه» بابا «نفتیه» «ذغالیه» «بخاریه» «هندلیه» بزن دنده دو هلش میدیم روشن شه ولی جان من بی خیال این برق و باتری شو!

۳۸ برون اینکه لباساش رو عوض کنه به فواب رفت، اونم په فوابی خب حال ندارم به این گیر بدم و این کارو می دارم به عهده پروتی که ادبیات می خونه ولی نویسنده داستان نباید از اینگونه جمله ها استفاده کنه که حالت احساسی داره. نمی دونم شاید می تونه! استاد پروتی میشه ما رو مستفیض کنین؟

۳۹ ولدی به این خاطر به مورفیس گیر می ده که فرمانده گروه مهاجم به وزارت بوده و شکست خورده ولی به بقیه افراد گروهش کاری نداره، نتیجتا بلاتریکس هم می بایست فرمانده گروه اولی باشه که ولامورت می گه ولی بلاتریکس که توی وزارت خونه بود! بینم کسی به معجون ضد جیجالیست سراغ نداره من بدم به این ولدی؟ آخه داره آبرو خودشو می بره!

۴۰ ریموس از دست اون هیولا نجات پیداکنه و بازم چون من رو نجات دادی «بازم» جونشو نجات داد؟ دفعه قبلی کی بود؟ بین از پروتی پیرس اگه هنوز معجون ضد فراموشی هری رو داره به کم هم به تانکس بده! [چشمک - یوهو خیلی وقت بود چشمک زنده بودما! نه؟]

\* راستی این تند غذا خوردن هری هم مثل داستان سنگهای ششگانه (نوشته داداش هرمیون) است.  
خب می رسیم به صدای دامبلدور ققنوسی که چند تا نکته جالب داره:

۴۱ گریفیندور به نواده اش قدرت داده که در صورت لزوم کنترل هاگوارتز رو بدست بگیره! با این حساب این گودریک گریفیندور توی موزی بازی و بدجنسی و شارلاتانی و ... یه پتریفیکوس توتالوس ناز گذاشته روی سالاز اسلایترین که بیا و باطلش کن!

۴۲ دامبلدور می گه که در اتاقش فقط به روی مدیرهای اصلی باز می شه! با این حساب اون ناودان کله ازدری و اسم رمز مابقی قضایا هم سرپوشی بر فعالیت های تروریستی - هستی دامبلدوره نه؟

۴۳ قافل بینم منظورت «قافله» بود یا «قفل»؟

۴۴ ایول طلسمی که همه قدرت های یکی از پیچیده ترین جادوها رو داره و همه هم می تونن اجراش کنن!!! این هری عجب مترجم باحالیه ها!

+ اینم تازه یادم افتاد، هری وقتی جادوهای محافظتی رو روی وزارت می ذاره ناراحتی که باید از گویش این استفاده رو بکنه و این که فقط از دو جای دیگه می تونه محافظت کنه، خب هری که تمام دانشهای خونواده شو داره بنابراین باید بتونه یکی دیگه از اون گویها بسازه و نباید این قدر ناراحت بشه!

۴۵ هری در جلسه محفل می گه که ولدمورت می خواسته با کشتن اون هفتمین جاودانه سازش رو بسازه! بینم ریاضی هری ضعیفه یا ولدمورت؟ ولدمورت می خواست ششمین جاودانه سازش رو بسازه، نه هفتمینشو. البته یه طور دیگه هم ممکنه! اونو می خواسته برای من بسازه تا دنیا همیشه از داشتن فرد گران بهایی چون من استفاده بیره!

۴۶ به همین خاطر اونو طوری درست کرد که توانایی فکر کردن رو داشته باشه. یعنی بقیه هورکراکس ها قدرت فکر کردن ندارن؟ خب من دهنمو بسته نگه می دارم و اینو واگذار می کنم به عقل و منطق و عدل خودتون!

۴۷ پس از کشته شدنش در ۴ باریک پویرستیش رو به همراه دفترچه برداشت و اون دفترچه رو به لوسیوس مالفوی داد. نگفتم! نگفتم فامیل خونواده مادری هری ترلاونیه! بیا هری هم غیبگو شده نه ببخشید چرتگو شده! اول اینکه هری از کجا می دونه بعد از کشته شدن ولدمورت (البته ما که نفهمیدیم کی مرد!) چوب و دفترچه رو برداشته و دوم م م (میشم مهم بود!) مگه دامبلدور تو کتاب شش به هری نگفت که ولدمورت دفترچه اش رو به لوسیوس داده ولی فقط بهش گفته که اون باعث باز شدن تالار اسرار میشه؟ بعد من می گم هری تو اون پنجاه سال از بس با آدمایی که اصلا آدم نبودن حرف زده خل شده شما می گید نه خل نشده! بابا بیا اینم مدرک!

۴۸ هری می خواست بگه هرمیون خوشگله، من با فیلم های هری پاتر و دوشیزه (?) اما واتسون کاری ندارم ولی تا جاییکه ما می دونیم و طبق توصیفات کتاب هرمیون قیافه چندان پرتطرفداری نداره و همیشه برای موهای وزوزیش مسخره می شه. حالا بهش می گن خوشگل؟ باز بر می گردیم به قضیه پنجاه سال خاطره و بیماری جینجالین که با نام علمی جینجالوس ثبت شده!

۴۹ هری می گه که می تونست به عنوان شاهد بر علیه مالفوی شهادت بده و مودی می گه که خودشون هم می تونستن! مودی می خواسته به چی شهادت بده؟ او ببخشید یادم رفت که مودی هم یه شنل نامرئی داره و لحظه مرگ دامبلدور اون جا بوده!

۵۰ هری تو جلسه محفل به همه گفت نواده گریفیندور بعد حالا می گه که اون نواده ای که قراره بهم کمک کنه رو بعدا می گم؟ بابا این میدون گریمولد رو قرنطینه کنید. جینجالین بیماری خطرناکیه ها!

۵۱ دیدیم که به علت مخفی بودن گریمولد، به جای دیگه ای رفتن و از پورتکی استفاده کردند ولی در همون گریمولد از دایره های ویژه استفاده کردند!!! قایم موشک تموم شد؟ گریمولد از مخفی گاهش در اومد؟ یا بازم پای ویروس جینجالین در میونه؟

۵۲ هری به دراکو می گه تو پلید شدی و راهی نداری و ... آخرین چیزی که ما می دونیم اینه که مالفوی موقع کشتن دامبلدور تقریبا تسلیم شده بود و بعد از اونم هری نه فقط دیگه مالفوی رو ندیده بلکه پنجاه تعلیم دیده و قاعدتا باید خردمند و عاقل تر شده باشه ولی من هنوز نفهمیدم که هری چطوری فهمیده که مالفوی پلید شده و دیگه راهی نداره؟

\* وجود یه شبح اونم از خانواده گریفیندور در داستان دوشیزه پروتی هم مشاهده شده!

۵۳ شما می گید که اون شبح (شبح ساموئل گریفیندور) با بقیه شبح ها فرق داشت ولی هیچ جا به تفاوت اون اشاره نمی کنید! سر کار می ذارید ملت خواننده رو؟

۵۴ اگه هری زباون گربه ها رو بلد نتیجتا صدای خانم نوریس نباید به نظر اون میو میو بیاد! وای خدای من! من چقدر احمقم! جینجانیمال! آره بیماری هری جینجانیماله! جینجالین حیوانی! خدا به هاگوارتز رحم کنه اگه این بیماری شیوع پیدا کنه ... خاک وچوکمون شد!

۵۵ بفرمایید! بفرمایید! این هم مهر محکمی بر حرفهای من! نگفتم هری جینجانیمال گرفته! که یکی از خطرناک ترین عوارضش هم فراموشیه! مگه دامبلدور بهش نگفته بود که همه درهای هاگوارتز به روی اون باز خواهد بود! حالا هری به شبح گریفیندور می گه نمی تونم وارد شم. تازه هری با انگشترش هر جا که بخواد ظاهر می شه بنابراین پشت در گیر نمی کنه! تمام این اتفاقات مهرهایی بس محکمند بر فرضیه من و بیماری صعب العلاج هری، جینجانیمال!

۵۶ مک گانگال پشت مجسمه ققنوس قرار گرفت؟ کدوم مجسمه؟ از کی تا حالا تو سرسرا مجسمه ققنوس گذاشتن؟ می گم یه تک شاخ و یه اژدها و یه باسیلیسک و ... و ... آهان یه دیمنتور هم بذارید مجموعه تون تکمیل شه!

۵۷ سوزان وارنر اولین اسم لیسته؟ فک نمی کنی حرف «و» یه خورده آخرای لیست حروف الفبا قرار می گیره و اسم سوزان وارنر نباید اول باشه؟ یا شایدم الفبای انگلیسی رو برعکس کردن؟

۵۸ مانتیکور دهنشو باز کرد که به طرف هری زهر بفرسته؟ ظاهرا تو جینجانیمال گرفتی نه هری! به هر حال من برای تمام مرض زدگان دنیا از بارگاه خدای دانا و توانا طلب دارو می کنم.

۵۹ اسلاگهورن به هرمیون می گه بفرمایید اینم هدیه تون ولی ما هیچ هدیه نمی بینیم یا راجع به اون نمی شنویم! از اصل سرکاری به ز بی کاری استفاده می کنی؟

\* قضیه خاطره ای از گریفیندور در داستان جدال دو وارث (اگه اشتباه نکنم) نوشته مرلین عزیز هم هست که در اونم گریفیندور با کمک ریونکلاو و هافلپاف خاطره ای برای نواده اش گذاشته!

۶۰ می شه بگید گریفیندور از کجا می دونست که نواده اش قراره با نواده سالاز دریفته؟ بینم  
فامیل مادر گودریک ترلاونی نیست؟

۶۱ و تو آفرین نواده من در قرن هاشم خواهی بود! خب اگه منظور از قرن حاضر، قرن گودریکه  
هری همقرن اون نیست و در ضمن پسر خود گودریک هم بوده! ولی اگه منظور قرن هریه، مگه غیر از  
هری چه کسی دیگه ای نواده گودریکه؟ و در ضمن اون باید بمیره چون گودریک می گه «خواهی بود» و  
همین طور هم اینکه هری نباید بچه داشته باشه! البته این ایراد نیست ولی گفتم که خوانندگان فهیم از  
توجه به این نکات غافل نشوند!

۶۲ بازگشت همه به سوی اوست! من در گذشت شاهکار خانم رولینگ رو برای صدمین بار(!) به  
ایشون تسلیت ارز (خودم می دونم این شکلی نیست!) می کنم و برای باز ماندگان آن مرحوم طلب صبر و  
حوصله و قرص آسپرین(!) می نمایم! روحش قرین آرامش (زیراکس ون هلسینگ). اولین رکن اصلی  
هاگوارتز تالاری بود که تنها به وسیله سالازار اسلایترین باز می شد و اسمش رو تالار اسرار گذاشتیم. می گم  
نکنه منم مریض شدم! آخه من به نظرم تو کتاب دو خوندم که اسلایترین بعد از رفتن از هاگوارتز تالار  
اسرار رو ساخت که طبیعتا گودریک هم ازون بی خبر بوده چون ورودی اونو مسدود می کرده! ولی اینجا  
گودریک داره مثل کشک از اون تالار حرف می زنه!!!

۶۳ معجون انتقال قدرت! معجون انتقال قدرت! معجون انتقال قدرت! اه! من از این ایده بدم میاد!  
بدم میاد، دیگه ازت بدم میاد عروسک! نه قاطی شد ولی من از این ایده بیش از حد بدم میاد! گودریک با  
معجونی می خواد قدرت رو به نواده اش که فکر می کنی قدرتی نخواهد داشت منتقل کنه! میشه بگید  
گودریک از کی تا حالا این قدر احمقه؟ خب اگه اون می تونه همچین معجونی بسازه، یکی بسازه و قدرتشو  
به پسرش منتقل کنه و پسرش قدرت اون و خودشو به پسرش و این روند ادامه پیدا می کنه! طرف سه  
چهار نسل خاندان گریفیندور می تونن برای زئوس شاخ و شونه بکشن! و تا موقع هری دیگه کسی نمی گه  
زئوس صاعقه به دست می گن هری صاعقه پیشانی! البته نه نمی گن چون اون موقع پدر هری اونقدر قوی  
می بود که قاعدتا نه فقط ولدمورت که خودشم از خودش می ترسید!

اصلا از همه اوناهم که بگذریم می شه بگید گودریک که این قدر مشتاق آموزش به دانش آموزا  
بود چرا نباید با استفاده از چنین معجونی دانش آموزها رو آموزش بده؟ یا قدرتشون رو زیاد کنه تا راحتتر  
یاد بگیرن؟ مجبور نبود که تمام قدرتشو بریزه توی اون معجون، می تونست فقط دروس هاگوارتز رو  
بریزه توی معجون! نگو گودریک هم جینجالوس یا جینجانیمال داشته چون مطالعات من نشون میده که  
سابقه این بیماری حداکثر به بعد از فروش کتاب شاهزاده دورگه رولینگ بوده! [عجب! (با حالت عصبی)]  
۶۴ هی هی هی! آدولف راجع به انتقال قدرت شنیده! این یعنی این که این کارچندان هم ویژه و  
خاص نبوده و غیر از اون سه بنیان گذار کسای دیگه ای هم این کارو بلد بودن! حالا می شه بگید چرا یه  
همچین جادوی تر و تمیزی رو می ذارن کنار و کسی ارزش استفاده نمی کنه!؟!

۶۵ فاصله بعد از خروج آدولف از درمانگاه تا لحظه ای که جینی وارد حباب می شه رو در نظر  
بگیرید، این زمان اون کمه که احتمالا آدولف نباید به سه چهار متر بیشتر دور شده باشه ولی آدولف به  
دفتر مدیر می رسه. آدولف تو انگشتر ققنوس داره یا طلسم ضد آپارات هاگوارتز از کار افتاده؟

۶۶ آدولف از آلبوس می پرسه که می دونه دلیل این اتفاق چیه. وبعد ما اینو می بینیم:

- نه

علتش اینه که قدرتی که به هری رسیده داره خودش رو با قدرت قلبیه هری تطبیق می ده و اونهایی رو که هری داره به صورت درد از بین می بره.

- این غیر ممکنه!!

آلبوس با لهن آرامش بفتی ...

خب با این گفتگو توجه کنین، با یکم دقت می فهمیم که هم عبارت «نه» رو آلبوس گفته و هم دلیل این درد رو توضیح داده! [گرد چشم باد] (یعنی چشت مثل گردباد دور سرت بچرخه)

۶۷ ایول هری ریلکس! ایول توصیف! ایول داستان! یه شبخ جلو چشم هری غییش می زنه هری با خیال راحت میره یادداشت رو میزو برمی داره؟ حالا گیریم هری جیجاله و حالیش نیست، تو نویسنده نباید این جا یه توصیف نون و آبدار بکنی؟ یا لاقل یکم اثر تعجبی، شگفت زدگی، چیزی نشون بدی؟ به همین کشکی؟ بابا کارتون کسپریم از این صحنه بهتره که.

۶۸ دستت درد نکنه حالا همه مدیرهای هاگوارتزو نمی شناسی منو که میشناختی!!!

\* ایده وجود یه جادوگر بسیار قدرتمند که بنابه دلایل نامعلومی در آینده دخالت نمی کنه [راستش نمی دونم الان دارم از عصبانیت می ترکم یا پوزخند می زنم!] در داستان سنگهای ششگانه (نوشته داداش هر میون) هم اومده.

۶۹ فک نمی کنم جاودانه سازها از جاشون تکون بخورن! می گن وقتی تالس نظریه اش در مورد پدید آمدن دنیا از آب بگه اضافه کرد: «خدایا! دو دسته از انسان ها را بکش! کسی که نظریه دروغ بگه و کسی که از شر داستان نویس های بی توجه اعصابش به دهنش نرسه.» با توجه به این که تالس بعد از این دعا افتاد سقط شد، هر کدومتون که الان از دست آقا شهاب عصبانی نشده باشین میفتین تو دره هلاکت! آخه دامبلدوری که دستشو برای نابودیه هورکراکس ها داد و ... به هری می گه هورراکس ها رو بیخیل شو برو مسابقه معجون سازی؟ آخه این با عقل کدوم بنی بشری جور می شه! خب تو همین یه هفته اگه ولدمورت یه گله آدممو نکشه، لاقل کلی قوی تر می شه. می گم می خواید تابلو این پیرمرد خرفتو بندازین دور یه تابلو از الیاس ما بذارید! [ابرو] من تضمین می کنم نصایحش عقلانی تر باشه!

۷۰ آقای باتم شما باید ورد رو به صورت بی صدا حرکت برید. من واقعا از کارمندان اداره ثبت انگلیس به خاطر واکنش سریع به درخواست ارباب رجوع تقدیر می کنم! پروتی این که دیگه قسمت دوم فامیل نیست که به جای لانگباتم بگن باتم! و در ضمن می گن ادبیات می خونی میشه به من یاد بدی حرکت دادن ورد به صورت بی صدا یعنی چی؟

۷۱ هری به تابلو آلبوس می گه که ذهن محفلی ها به روی هم بازه ولی ما شاهد مبارزه لجلیمانسی هری و آدولف بودیم که هر دوشون عضو محفل بودن!

۷۲ ماریا اجکومب، آن دوشیزه با اصل و نصب و خواستنی! چطور فهمیده بود که الف دال قراره جلسه داشته باشن؟ آها فهمیدم! لابد هانا وقتی داشته بستنی یخیشو لیس می زده رفته پیشش و گفته که

دلت سوز! من امشب با بقیه میرم جلسه الف دال ولی تو رو راه نمی دیم! [چشمک] و نکته بعد، البته از این مطمئن نیستم ولی فک کنم اجکومب همکلاس چو بود و اونم باید فارغ التحصیل شده باشه.

۷۳ آنقدر سفت هستش که آگه نتونید از پشش بریاید، باید از این گروه بیرون برید. بینم این نشون دهنده سختی کار بود یا آسونیش؟ آخه معمولا وقتی نتونی یه کار ساده رو انجام بدی اخراجت میکنن نه یه کار سختو!

۷۴ آها! هری قدر تشو به اونا منتقل کرد! البته قسمتی از اون! به موارد ۶۳ و ۶۴ رجوع کنین!  
۷۵ اون پیمان، بینم یعنی می خوای بگی ولدمورت اینو بلد نیست؟ خب فقط کافیه از مرگخواراش پیمان بگیره که فلان کارو بکنن! بعد آگه خودشون هم نخوان فلان فردو می کشن یا اون یکی رو شکنجه می دن یا مثل همین چیزی که تو داستان خودتون هست، هر طلسمی که ولدمورت بخواد رو یاد می گیرن! من فقط یه چیزی به ذهنم می رسه: عجب!\_\_\_\_\_ب!

۷۶ مگه غیر از ولدمورت و خونواده پاتر کی اونجا بوده که موی این اطلاعات دقیق از چگونگی وقایع رو داره؟ و در ضمن می دونیم که دامبلدور هگرید رو فرستاده تا هری رو بیاره و اون هری رو قبل از این که مردم تجمع کنن برداشته، حالا بگید مودی این اطلاعات رو از کدوم کوزه در آورده؟  
۷۷ فکر نمی کنی تمام کسایی که تو مسابقه معجون سازی شرکت می کنن موظف به شرکت در مسابقه دوئل هستند نه برعکس؟ آخه تا اون جایی که من خوندم (فصل ۱۸ قسمت اول) برعکس چیزیه که تو بند دوم قوانین مسابقه اومده!

۷۸ چوب دستی شنل، خب آگه اونا لباس رو هم تعیین می کنن پس شرکت کننده ها باید لخت برن! بینم این قانونشون برای خانم ها هم تبصره نداره! [چشم گرد] چه بی شرفایی اینا!!!!

۷۹ مک گانگال بند هفت رو نخونده ولی محرمانه بودن حضور هری تو بند هفت نوشته شده با این حال وقتی هری از مک گانگال می پرسه، مک گانگال می گه که: تا اونجایی که به ما گفتن، در مورد تو پیشگویی شده و ... مک گانگال که بند هفت رو نخونده و از این قضیه خبر دار نیست پس چی بهش گفتن؟  
۸۰ هری تنها جعبه گوی محافظ رو به همراه شنل فانواگیش پوشیده بود. خب من به جای هری که به جز یه شنل لباسی دیگه ای جلوی اون جمع نداره خجالت می کشم ولی یه سوال، هری اون جعبه رو هم پوشیده بود؟ عجب!\_\_\_\_\_ب! این سه نقطه یعنی بیشمار دنباله دارد.

\* اینجا هم داستان شبیه ارباب حلقه ها شد! اون درختا و زبون خاصشون و ...

\* اسم اسمانوس که تو به محافظ درختان دادی در یکی از داستان های هرمیون خانم (یا نبرد عشق و خشم بود یا ترینیتی) به کار رفته بود و به یه مار داده شده بود. البته نمی شه اسم ها رو شباهت چندان مهمی گرفت ولی یه اسم اینجوری ... خب همین جوری من بابا اطلاع گفتم.

۸۱ حرف هایی که هری و اسمانوس به زبون درختا می زدن برای ساماندا غیرقابل شنیدن بوده و بعدا ساماندا می گه که هری مَث دیوونه ها به اون درخت زل زده بوده یعنی اینکه اونا دهنشون باز و بسته نمی کردند ولی وقتی هری با گفتن سلام درختها رو بیدار می کنه ساماندا به هری می گه پسره احمق، خب آگه اون متوجه حرف هری نمی شده چرا بیدار شدن درخت ها رو به هری نسبت داد؟ نتیجه گیری می کنیم که ساماندا حرفها رو می فهمیده و خودشو زده به اون راه! بگیریدش! جاسوس ولدمورته!

۸۲ راستی تو چرا می نویسی «سی مرغ»؟ منظور سی تا مرغ هست یا همون سیمرغ افسانه ای؟  
۸۳ ساماندا به بار در جنگلی که به سالن افتتاحیه راه داشت می گه که فک کنه هری شاهزاده است، ولی کسی رفتار خاصی نمی کنه ولی وقتی جلوی در می گه که اون شاهزاده است، جان جا می خوره در حالی که اگر قرار بود این اتفاق بیفته باید بار اول میفتاد.

۸۴ مامان، یعنی اون یه شاهزاده هستش؟! من که باور نمی کنم، اون هم سن منه. بینم تو انگلستان شاهزاده ها چند ساله دنیا میان؟

۸۵ الکس پشت سر هری شکلک در آورد؟ بینم این الکس چند سالشه؟ ۱۷ سال به تاریخ انگلستان چند سال تو تقویم جلالیه؟

۸۶ بینم این چه جور فرقه سیمرغیه که همه چی توش پیدا می شه، به جز یه دونه سیمرغ؟ باسیلیسک هست، ققنوس هست، درخت سخنگو هست، تازه ورود رئیسشون رو با آواز ققنوس اعلام می کنن!!! یه پیشنهاد خوب: این کاتزمن استعفا بده، الیاس ما بشه رئیس گروه! چشمک با یه لبخند ملیح و نمکین! و یه زبونک کوچولو! گفتم کوچولو!

۸۷ بینم این کنتس اونجا نقش سومین مترسک از سمت چپ رو بازی می کرد؟ کنت ... کاتزمن وارد می شوند، اسمی از این کنتس عزیز شما (که بعدها مشخص می شه فرد بسیار عجیب و مهمی هم هست) آورده نمی شه! یا للعجب (پروتی درست نوشته م؟ نه راستی تو املا بدرد در کوزه می خوره)  
\* احضار ققنوس توسط آتش زدن پرش در داستان نبرد نهایی نوشته پروتی هم اومده ولی زمان ما ققنوسو با آتیش زدن پرش احضار نمی کردنا! اون سیمرغ بود.

۸۸ پند مفرشان هم توسط کینگزلی و مودی دستگیر شده بورند. بینم کینگزلی و مودی اون مرگخوارا رو فرستادن آژکابان یا سلول انفرادی؟ بازجویی هم ازشون کردن؟ آخه وسط اون هیر و گیر که نمی گن اونو دستگیر کردن، این چیزی که ازش حرف می زنی یه دوئل، آدما رو بیهوش می کنن یا بدن پیچ یا هر کار دیگه ای و بعد می فرستن زندان، به بیهوش یا ... کردن که دستگیر کردن نمی گن. می گن؟

۸۹ هری حالا یه اکلیمانس حرفه ایه بنابراین نباید بازم احساسات ولدمورت رو بگیره. اونم تا این حد که بیهوش شه!!! می دونید این چه معنی می دی؟ معنی اینه که فرضیات من در مورد جینجانیمال کاملا درست از آب در اومدند. نوبل، من دارم میام!

۹۰ ای معجون ساز! ای مادام پرینس! ای لیلی اونزا! ای سوروس اسنیپ! ای هورس اسلاگهورن! ای کنت نمی دونم چی چی کاتزمن! ای هری پاتر! ای خبره! ای کوفت! زهر مار! با اون دستور معجون دادنت! اون روش عجیب غریب معجون هری که بماند، می ذاریم به این حساب که هری اون روش خودش ابداع کرده ولی شاید برونیر که معجون تغییر شکل رو میشه به دو صورت درست کرد که در هر دو صورتش، زمانی زیاد صرف می شه و ما نمی تونیم حتی برای یک دقیقه معجون رو به حال فودش رها کنیم ... تقریباً یک شبانه روز برای درست آوردن این معجون باید تلاش کنیم. دوستان یکی یه کتاب هری پاتر و تالار اسرار برای ایشون بخره به حساب من! اول این که هرمیون معجون رو می داشت توی دستشویی و می رفت سر کلاساش و دوما ظاهرا هرمیون یک ماه روی معجون کار می کرد نه یک شبانه روز! شایدم هرمیون از روش چهارم استفاده می کرده؟ یا نه اون قبل از هری این کارو کرده پس از روش دو و نیم استفاده می کرده!

+ چون شما این تکه رو جزو داستان نوشته بودید منم شماره نزد م ولی باید خدمتون عرض کنم که فرهنگ ایران از اروپا غنی تر نیست. درسته که ما تمدن باشکوهی داشتیم و تمدن ما قدیمی تر و بزرگ تر از اروپاست ولی فرهنگ ایران نه! لطفاً به من این تهمتو نزدیک که غرب زده است یا چیزایی شبیه به این. منم مثل خیلی های دیگه ایران رو دوست دارم و دلم می خواد شاهد پیشرفتش باشم و خودم م در این پیشرفت سهم داشته باشم ولی این خیال خام که فرهنگ خودمونو غنی بدونیم باعث شده کی طی مدت ها ایرانی ها به خودشون مغرور شن و از توانایی هاشون استفاده نکنن و نتیجه اش رو می تونید تو کوچه و خیابون ببینید! اه! [تعجب] اینایی که گفتم چه ربطی داشت؟ هیچی هویجوری فقط می خواستم بگم که گفته باشم چون شما ظاهراً فقط اشتباهها به جای تمدن از واژه فرهنگ استفاده کرده اید. منم حالم ناخوشه ها نه؟ می گم کسی یه آزمایشگاه خوب سراغ نداره؟ می ترسم منم مثل مادام و موسیو کوری به خاطر کار روی بیماری جینجالوس خودم مرض بگیرم!

۹۱ خب حال ندارم برردم بازم داستانو بخونم چون به شدت کمبود وقت دارم ولی اگه اشباه نکنم گفته بودی مسابقات دوئل هر هزار سال یه بار انجام می شه. این سایمون نفر اول دوره قبل چند سالشه؟! [چشم گرد به توان طول مسیری که زمین تا حالا پیموده!]

۹۲ ببینم هری با همون عصایی که دور دستش پیچیده بود و خشک شده بود دوئل می کرد؟ به خودش زحمت نداد اونو باز کنه؟ یا شایدم بلد نبود؟! [چشمک با پس زمینه یه لبخند شیطانی!]

۹۳ ببینم چرا هری می تونه ذهن همه رو بخونه؟ این سایمون نفر اول مسابقات قبلی یه اکیلومانسی ساده هم بلد نیست؟ و لطفاً نگید که بستگی به قدرت اونا داره و هری خیلی قوی چون هر چیزی یه حدی داره، رولینگ بیچاره این همه جون می کنه بگه ذهن کتاب نیست و لجلیمانسی مثل اون ذهن خونی ماگل ها نیست بعد شما نه تنها همین برداشتو ازش می کنین بلکه همین اسم رو هم بهش می دین!!! می گن وقتی جی کی رولینگ دنیا اومد یه جادوگر ناشناس اومد در گوشش گفت: «مرلین به تو صبر عطا کنه!» بابا بس کنید دیگه هری همچین ذهن این یارو آرتور رو خوند انگار کتاب بازگشت شاه رو داره ورق می زنه!

۹۴ آغاز آخرین جنگ هزاره سوم! نگفتم نشسته ارباب حلقه ها خونده!

۹۵ بازم که شد ارباب حلقه ها! بین جاودانگیه و عشق یکی رو انتخاب کنن. همون کاری که آرون باید با آراگورن می کرد و قبل از اون یه الف دیگه کرده بود که یادم نمیداد اسمش چی بود.

۹۶ حال ندارم به مرلینت گیر بدم ما اینم یکی دیگه از افسانه های اون حساب می کنیم. من چقدر آدم صبوریم خودم نمی دونم!

۹۷ شهاب دلبندم «هزاران سال» غلطه، هر «هزار سال»!

۹۸ کاتزن به هری می گه که در مورد اون غیب بینی شده نه پیشگویی ولی وقتی داره داستان زندگیشو برای هری می گه که جواب سوالت رو بعد از شنیدن پیشگویی می دم! کاتزن بیچاره ظاهراً قراره از جینجالوس بیمره! سه روز عزای عمومی بدید!

خب اینا رم اضافه کنم و بعد شرمو کم کنم! به خاطر وراجی هام معذرت می خوام و یه معذرت خواهی ویژه هم از آقا شهاب (اسنیپ عزیز) به خاطر تکه ها و چرت و پرت های

بیمزه ام که بی خودی نوشتم! خب احتمالا این آخرین نقد من تا تابستون بعد خواهد بود (ولی زیاد دلتونو خوش نکنید ممکنه بزنه سرم بازم برگردم!) و اگه بعضی جاها مطالب بی ربطی نوشتم و ... شما از بنده حقیر نادیده بگیرید. به امید موفقیت برای همه داستان نویسان ایرانی و آسیایی و زمینی و ناکجاآبادی (مثل خودم) و جادوگر و ناجادوگر و نیمه جادوگر و ...

در پایان به این نکته باز هم اشاره می کنم که داستان آقا شهاب نقاط خوب زیادی داره ولی از اونجا که هدف از نوشتن این نامه توگونی کردن نویسنده بوده، من اونارو نمی گم. در پایان اگه بعد نوشتارم به کم بی ادبانه یا نادبی بوده، شما به جادوگریتون پیشید. پیشید پر هم پیشید پر دیگه، چی کارتون کنم.

ایساک منسی گروایس سنکارگرا ۱۳